Kh\_Osool\_SMJS\_980905

بسم الله الرحمن الرحیم

۵ آذرماه ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لا ضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد حدیث منع فضل ماء استدلال شده بود که این حدیث لاضرر و لاضرار در کلام پیامبر صلوات الله علیه ذیلش نبوده. به شواهدی من جمله از شواهد این بود که در روایت صدوق نسبت به این حدیث لاضرر و لاضرار در ذیلش ذکر نشده بود.

آقای سیستانی در تقریراتشان آمده که این استدلال ناتمام هست، به جهت اینکه یک اشکال نقضی فرموده بودند و اشکالات حلی. اشکال حلی‌شان این بود که روایت صدوق مرسل هست، قابل اعتماد نیست.

نکتة دوم اینکه مرحوم صدوق اساس فقیه را براساس فتوا به روایات نقل کرده. بنابراین لازم نیست که ایشان کل روایت را به‌طور کامل ذکر بکند. بنابراین ممکن است لاضرر و لاضرار داشته و این لاضرر و لاضرار را ایشان نیاورده باشد. به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام باشد.

مرحوم صدوق ولو به روایت‌هایی که در کتابش هست فتوا می‌دهد. ولی فقیه یک کتاب فتوایی نیست. اینجور نیست که صرفاً فتواهای ایشان را جمع‌آوری کرده باشد. شما ببینید در فقیه همین حدیث لاضرر، حدیث زراره مفصل‌ترین نقل، نقل صدوق است. در ابن بکیر که آمده نقل صدوق هست و ایشان دعبش این نیست که روایت‌ها را اینجوری حذف کند. به خصوص یک عبارت نیم خطی و قال لاضرر و لاضرار. اینکه بخواهد این را حذف کند و ذکر نکند اصلاً دعب مرحوم صدوق نیست. بحث این نیست که وظیفة مرحوم صدوق اینجا چیست. آیا وظیفه دارد، وظیفه ندارد.

بحث این است که رسم مرحوم صدوق چی هست. رسم مرحوم صدوق و دأب مرحوم صدوق باعث می‌شود که ما بفهمیم در نسخه‌ای از این، در منبعی که مرحوم صدوق این روایت را ذکر کرده بوده، لاضرر و لاضرار نبوده. و الا و مطمئن است که آن را ذکر می‌کرد.

شاگرد: با منابع صدوق مقایسه می‌کنیم صدوق را، می‌بینیم تقطیع نمی‌کند.

استاد: بله تقطیع نمی‌کند. حالا منهای آنها. نحوه‌ای که در خود کتاب ذکر می‌کنید، می‌بینید که روایت‌ها را مفصل، یک روایت دو صفحه‌ای آورده. اینجور نیست که ایشان بخواهد فقط قطعة، این عبارت‌های فتوایی را ایشان نمی‌خواهد بیاورد. فرق است، یک کتابی دارد به نام نهایة شیخ طوسی. نهایة شیخ طوسی یک کتابی است فتوایی. ایشان براساس الفاظی نزدیک به الفاظ روایات فتوا می‌دهد. ولی فقیه این نیست. فقیه یک کتاب فقه مأثور نیست. کتاب روایی است که به روایت‌هایش فتوا می‌دهند. این دو تا باید از هم تفکیک بشود. بین کتاب فقهی که با الفاظ روایات فتوا داده شده است و کتاب روایی که به روایت‌هایش فتوا داده می‌شود. مرحوم صدوق تنها روایتی را ذکر می‌کند که مفتی به آن هست. بنابر تصریح خود ایشان در مقدمة کتاب. بنابراین اینجور نیست، اگر بنایش این بود که فتواهای خودش را براساس روایات نقل کند، این تناسب نداشت که این شکلی رفتار کند. کتاب مقنع شیخ صدوق تا حدودی همینجور است. یعنی آن فتواهایی است که براساس روایات می‌دهد.

به خلاف فقیه. فقیه کتاب روایی است که به روایت‌هایش فتوا می‌دهد. در فقیه که نگاه می‌کنیم دأبش ایشان نیست که بخواهد فقط عبارت‌های فتوایی را بیاورد. عبارت‌هایی که در فقیه آورده شده، اکثراً روایت‌های فتوایی نیست. بنابراین این مشخص هست که ایشان بنایش بر این نیست که فقط عبارت‌های فتوایی را ذکر کند. بنابراین وقتی که چنین هست، اینکه لاضرر و لاضرار را از روایت حذف کرده باشد بسیار مستبعد هست. بنابراین انسان مطمئن است که در منبعی که مرحوم صدوق داشته لاضرر و لاضرار نبوده.

فقط بحث همان بحث‌هایی است که، البته آقای سیستانی ظهور دلیل را در اتصال می‌بیند، این صحبت‌ها را مطرح می‌فرماید. ولی ما اصل ظهور دلیل در اینکه این عبارت لاضرر و لاضرار در کلام پیامبر صلوات الله متصل به این حدیث بوده را انکار کردیم، بحث‌هایی که در حدیث شفعه بود، اینجا هم آن بحث‌ها می‌آید و ما عرضمان این هست که ظهور این روایت دلیل ندارد که اصلاً کلام، کلام پیغمبر هست و بر فرض هم کلام پیغمبر هم باشد، ظهور در اینکه این قطعه متصل بوده به حدیث ندارد.

شاگرد: مقایسه‌ای که شما بین فقیه با مقنعه می‌کنید این یک مقداری شاید بهتر باشد بین فقیه و وسائل مقایسه کنیم. جفتش کتاب روایی است و جفتش هم روایت را به عنوان فتوا می‌بیند ولی دأب صاحب وسائل این است که می‌آید روایت را گاهی وقت‌ها خلاصه می‌کند، تهش را، وسطش را می‌اندازد تا به آن تکه‌ای که مرتبط است بسنده است. ولی حالا که شما تتبع کردید در شیخ صدوق این نیست که بخواهد خلاصه بکند.

استاد: نه، مقایسه که می‌خواهیم بکنیم، بحث این است که آقای سیستانی می‌خواهند بگویند چون کتاب، کتابی است که براساس فتوای به روایت استوار هست آن معنایش این است که لازم نیست قطعه‌ای را بیاورد.

عرض من این است که فتوای به روایت دو شکل است. یک موقع شبیه مقنع هست، یک موقع شبیه فقیه هست. و این دو تا.

شاگرد: شاید وسائط در ذهنش بوده.

استاد: نه، به آن بحث‌ها کار نداریم. خود همان‌ها ما دو مدل کتاب داریم. این مدل کتاب‌ها با همدیگر تفاوت دارد.

اگر ما مقنع صدوق را در نظر بگیریم، مقنع صدوق عبارتی که عبارت فتوایی هست ایشان نمی‌آورد. ولی ما این کتاب را که در نظر می‌گیریم نمی‌خواهم بگویم تقطیع نمی‌کند. بحث اینکه ممکن است تقطیع بکند. ولی بحث این هست، اینجور نیست که کتاب منحصراً عبارت‌های فتوایی را آورده باشد. کتاب براساس ذکر عبارت‌های فتوایی نیست. این فضایی که کتاب براساس عبارت‌های فتوایی نیست در این فضا بخواهد یک عبارت نیم خطی از روایت حذف کند خیلی مستبعد است. در مقنع صدوق آن عبارت را حذف کند طبیعی است. چون عبارت کأنّ فتوایی نیست.

وجه اختصاصی که در حدیث منع فضل ماء برای اثبات اینکه این روایت قطعة لاضرر و لاضرار جزء روایت نبوده ذکر کردند، آن این هست که گفتند که لاضرر و لاضرار نمی‌تواند تعلیل جملة قبل باشد. به دو بیان. بیان اوّل این هست که شخصی منع المالک فضل الماء عن الغیر لا یغنی۱۱:۰۶ الضرر من نسبه الی الغیر.

کسی که آب خودش را به دیگری نمی‌دهد ضرر به او نزده. بلکه عدم النفع هست و این با ضرر فرق دارد.

نکتة دوم اینکه نهی‌ای که در این روایت هست قطعاً نهی تحریمی نیست، نهی تنزیهی هست و بنابراین تحت کبرای لاضرر و لاضرار داخل نمی‌شود. به هر معنای از معانی لاضرر و لاضرار را معنا کنیم.

لاضرر و لاضرار حرمت اضرار به غیر است. ما کراهت اضرار به غیر بخواهد.

اینکه منع فضل ماء ضرر تلقی نمی‌شود یک موقعی ما بحثمان این است که آن بندة خدا که از آب استفاده نمی‌کند می‌توانسته است کأنّ از آب بهره‌مند بشود ولی ما کاری کردیم که از آب بهره‌مند نشود. این یک نگاه هست.

یک موقعی هست ما نگاهمان این است که این آقا نسبت به کلاء حق داشته. این بندة خدا کاری می‌کند که شخص نتواند از کلاء بهره‌مند بشود. این ضرر است دیگر. ضرر یعنی شخص نتواند از ملک خودش آن استفادة متعارفی که وجود دارد ببرد.

اصل حدیث سمره هم موضوعش این است. حدیث سمره می‌گوید که استدلالی که سمره می‌کرده که نخله برای من است، می‌خواهم از این نخله استفاده کنم. پیامبر می‌فرماید شما با نخله می‌خواهید کاری بکنید که آن انصاری نتواند از خانة خودش که ملکش هست استفاده کنید. یعنی استفادة انصاری از خانة خودش را دارید محدود می‌کنید. جلوی استفادة او، نفع نیست، ضرر است دیگر. ضرر یعنی یک کسی ملکی دارد نمی‌تواند از ملکش بهره‌مند بشود. این هم فرض این است که نسبت به آن کلاء این یک ملک عمومی هست می‌خواهم اجازه ندهم از آن کلاء استفاده کنی. یک همچین چیزی نیست. یک مکملی این بحث دارد بعداً کاملش را عرض می‌کنم.

بنابراین اینکه طرف اینجا ضرر تلقی نمی‌شود، ضرر تلقی می‌شود.

شاگرد: ضامنیم که بقیه بتوانند از مباحات استفاده کنند.

آن بحث‌ها را بعد صحبت می‌کنیم. مکملی دارد که عرض می‌کنم.

آقای سیستانی در پاسخ این دوجه اینجوری بیان می‌فرمایند. می‌فرمایند که اصل این دو تا اشکال مبتنی بر این هست که من یک شخصی که صاحب ماشیه هست حق استفاده از آب را نداشته باشد. چون حق استفاده از آن آب ندارد، بنابراین آب برای مالکش است، الناس مسلطون علی اموالهم، مالک می‌تواند در مال خودش تصرف کند، بنابراین مشکلی ندارد. اگر هم منعی از جانب شارع نسبت به اینکه شما جلوگیری نکنید وارد شده باشد طبیعتاً تنزیهی می‌شود، اخلاقی می‌شود.

ولی ایشان می‌گوید نه، اینجا صاحب ماشیه نسبت به آب هم حق دارد. بعد توضیح اینجوری می‌فرماید. می‌فرماید چاه‌هایی که در بیابان‌ها و امثال اینها بودند دو گونه چاه هستند. یکی چاه‌هایی هستند که موقوفة عام بودند و از مباحات اصلی بودند. یا به حکم مباحات اصلی کالابار۱۶:۰۶ موقوفاً وقفاً عاماً لاستفادة الناس منها.

لایبعد که غالب این هست که یا از مباحات اصلیه هستند، طرف چاه کنده اصلاً چیزش نیست که نسبت به اینکه مالکش باشد، مالکش نباشد کاری ندارد. یا گاهی اوقات اصلاً چاه خودبخود خودش تولید شده، به دلیل اینکه خدا رحمت کند مرحوم حاج ملا علی کنی. حاج ملا علی کنی ثروت زیادی داشته. می‌گویند منشاء ثروتش این بوده، در اوائل طلبگی‌اش خیلی فقیر بوده ولی بعد خیلی ثروتمند شده. منشاء ثروتش هم این بوده که یک بنده خدایی یک زمینی بوده، یک چشمة کوری را به ایشان هدیه می‌کند. روغن ریخته را نذر امامزاده می‌کند. اتفاقاً یک زلزله‌ای می‌آید آن چشمه سنگی بوده، این سنگ را کنار می‌زند، چشمه به یک چاه خیلی خوبی تبدیل می‌شود و آن زمینش آباد می‌شود. زمین آبدار بوده خودش در بحث‌های کشاورزی سررشته داشته و باغداری آن منشاء املاکش می‌شود.

فرض کنید یک چیزی آب نداشته ولی به وسیلة زلزله یک چشمه ایجاد شده. به وسیلة زلزله چاه ایجاد شده. کسی مالکش نیست، این مباح اصلی است.

فرض کنید بنده خدایی چاه کندند، به آب نرسیدند رها کردند رفتند. منهای بحثی که شخصی که به آب برسد به طور طبیعی آن را حیازت می‌کند. کنده به آب نرسیده به امان خدا رها کرده رفته.

ملانصرالدین رفت، یک مناره هست گفت این مناره چی است؟ گفتند اینجا چاه کندند گذاشتند خشک بشود.

بحث این هست که خیلی وقت‌ها اینجوری هست، مباحث اصلی هست و اینها واضح است. اشخاصی که نسبت به اینها هستند مالک نمی‌شوند. اینها حق استفاده دارند، اولویت استفاده دارند. وقتی خودت نمی‌خواهی استفاده کنی دیگری باید استفاده کند، حق سقز۱۹:۳۵ اقتضای مالکیت نمی‌کند.

اما مواردی که مالکش باشد. ایشان می‌گوید در موارد مالک بودن ممکن است توهم بشود که شخص حق دارد که جلوی استفادة دیگران را بگیرد. ولی ایشان می‌گویند از کلمات قدما استفاده می‌شود که نه حق ندارد که از کلمات فریقین و المشهور برای متقدمین این مطلب را استفاده می‌شود که دیگران حق استفاده از خوردن خودشان، آشامیدن خودشان و گوسفندشان را دارند و مالک حق ندارد. و اینکه همچین حقی دیگران نداشته باشند و صرفاً مالک استحباب داشته باشد این شاذ است بین قدما هست.

شاگرد: ثمرة مالکیت دیگر چه چیزی اضافه‌ای دارند؟ همه می‌توانند استفاده کنند؟

استاد: آقای سیستانی بعد می‌آیند عبارت شیخ طوسی را نقل می‌کنند. عبارت شیخ را می‌آورم. نفهمیدم از عبارت شیخ طوسی چه شکلی ایشان استفاده کردند که، خود شیخ طوسی قائل هست که می‌تواند دیگری استفاده کند و مالک حق منع دیگران را ندارد. ولی اینکه این مطلب مشهور، مخالف شاذ است از کجای عبارت در آورده شده من هیچ نفهمیدم ایشان چجوری. بله از کلام ابن حجر در فتح الباری می‌گوید استفاده می‌شود ان القول بوجوب البذل هو المشهور بین العامة.

مشهور بین عامه وجوب بذل است. خیلی فتوای عامه را کار نداریم. عمده فتوای خاصه است. این اصلاً هیچی از عبارت شیخ طوسی، هیچی نقل نکرده، هیچ فتوایی نه از عامه نه از خاصه، فتوایی که مشهور بودن را استفاده بشود از عبارت شیخ طوسی هیچ اصلاً چیزی ندارد. من نفهمیدم چطور ایشان. عبارت شیخ طوسی را می‌خوانم. این عبارت را آورده، حالا خود خلاف را آوردم، کامل‌تر را بخوانم.

ایشان در مسئلة ۱۳ از کتاب احیاء اموات می‌گوید اذا ملک البئر بالاحیاء و خرج مائها فهو احق بمائها من غیره بقدر حاجته و حاجة ماشیة و ما یفضل عن ذلک یجب علیه بذله لغیره لحاجته الی لشرب له و لماشیته و لا یجب علیه بذله لسقی۲۳:۰۵ زرعه بل یستحب له ذلک قال الشافعی.

و قال ابوعبیدة الحربویة یستحب له ذلک بسغی غیره و صقی مواشیه و صقی زرعه و لا یجب علی الحال و فی الناس یجب علیه قال بذله بلا عوضٍ بشربٍ بماشی لسغی الزرع

عبارت شیخ خیلی روشن نیست که یجب علیه بذله لغیره این بذله مجاناً یا بلاعوض یا امثال اینها. نه، بعداً تصریح می‌کند بلا عوض، اینجا عبارت ندارد.

شاگرد: ظهور بذل بلا عوض ظهور مطلق نیست؟

استاد: بله ظهورش هم در همین هست.

و فی الناس من قال یجب علیه بذله بلا عوض لشرب الماشیة لسقی الزرع و منهم من قال. عبارت آقای سیستانی چون یک بخش‌هایی را نقل نکرده بود، آنجا ظهور نداشت در اینکه بذل حتماً بلاعوض باید بشود. ظهور خیلی قوی نداشت ولی استدلالاتی که اینجا آورده که کامل‌تر است روشن است که مرادش بلاعوض است.

و فی الناس من قال یجب علیه بذله بلا عوض لشرب الماشیة و لسقی الزرع و منهم من قال یجب علیه بالعوض و اما بلاعوض فله

ایشان فتوای دو نفر را نقل کرده. یکی شافعی، یکی ابوعبیدة بن حربویه. بعد هم فی الناس من قال و منهم من قال. فتوایی که ایشان نقل کرده، فتواهایی، تازه فتواهایی که مختلف هم هست، از دو نفر، تصریحاً ذکر کرده. دو تا فتوای مختلف هم. ایشان از اینجا استفادة شهرت و امثال اینها کردند، از خاصه هم هیچ نقل نکرده. اما استدلال، به روایت‌های عامه استدلال کرده.

دلیلنا ما رواه ابوحریزه عن النبی صلی الله علیه و آله قال من منع فضل الماء لیمنع به الکلاء منع الله فضل رحمته یوم القیامة. همان روایت دیروز که خواندیم از درر المعالی.

ایشان می‌گوید و فیه ادلة احدها ان توعّد علی المنع فدلّ علی وجوب البذل. که روز قیامت خدا

شاگرد: متعلق رحمته اینجا فضل رحمت

استاد: نمی‌خواهم استدلالش را چیز بکنم، ایشان وجوب بذل قائل است

و الثانی انه یجب علیه البذل بلا عوضٍ. کأنّ چون من منع فضل الماء گفته که اطلاقش اقتضاء می‌کند که به هیچ فضل ماء را، ولو اینکه طرف نخواهد پول بدهد، این نباید منع کند.

و الثالث دلّ علی انّ الفاضل هو الذی یجب بذله.

آن چیزی که زیادی باشد، و الا اگر خودش احتیاج داشته باشد لازم نیست.

دون ما یحتاج الیه لنفسه و ماشیته و زرعه

و الرابع انه دل علی انّه انما یجب ذلک للماشیة دون غیرها

لیمنع به الکلاء دارد که موضوعش یک چیزی است که ماشیة دارد از آن استفاده می‌کند. پس موضوع مربوط به ماشیة است ولی در مورد سقی و امثال اینها این حرف‌ها نیست.

شاگرد: خود شخص نمی‌تواند؟

استاد: مرادشان خودش نیستند. بحث دیگری که هست لسقی زرعه، برای آبیاری. لا یجب علیه لسقی زرعه آن مورد بحث است.

و فی الناس قال من یجب علیه بذله بلا عوضٍ لشرب الماشیة و لسقی الزرع. این قولی که بعضی‌ها بود حتی برای سقی زرع هم واجب است هم بلا عوضٍ هم واجب است. ایشان می‌گوید، نه این روایت استفاده می‌شود که آن که واجب هست در مورد لشرب الماشیة است، بحث کلاء و اینها مربوط به ماشیة است.

و روی ابن عباس ان نبی صلی الله علیه و آله قال الناس شرکاء فی ثلاث، الماء و النار و الکلاء و روی جابر بن عبدالله انّ النبی علیه السلام نهی عن بیع فضل الماء و لا یمکن حمل ذلک الا علی هذا المورد

استدلالات ایشان را کار ندارم. مثلاً نهی عن بیع فضل الماء را ایشان می‌گوید و لا یمکن حمل ذلک الا علی هذا المورد، چون فرض کرده که بئری است که با احیاء مالک شده و ماء آن خارج شده، نه بگوییم اینجا بئرهایی هست که از قدیم بوده و امثال اینها و مالک نشده فقط سبق دارد. اینکه حق سبق دارد پیغمبر می‌خواهد بفرماید که شما آبش را خوردید بقیه‌اش را هم باید بدهید دیگران استفاده کنند، حق ندارید بفروشید. می‌خواهد اشاره کند که حق فروش آب اضافی را در مواردی که آن آب، آب مباح اصلی است که حتماً آبی هست که ملک مائه به الاحیاء، فقط مربوط به این است. حالا استدلالات ایشان کار ندارم. نه به اجماع فرقه، نه به نقل اقوال، هیچی، ایشان تمسک می‌کرده فقط به این سه روایت تمسک کرده. از کجایش استفاده می‌شود که این مطلب یک مطلب مفروق عنه هست.

شاگرد: اینکه ایشان دارد شافعی را می‌گوید خیلی موقع‌ها مراد از شافعی فقط شخص شافعی که نیست. یعنی جریان شافعیه مد نظر است. آن کسی هم که در مقابلش دارد ذکر می‌شود که قائل نیست.

ابو عبید بن حربویه۲۹:۳۵

ما که تا حالا اسمش را نشنیدیم. معلوم هم نیست کی بوده یک نفر بوده، آن دستة دیگر هم اسمشان را هم نمی‌گوییم، من الناس من یقول، یعنی آن نحوی که دارند حکایت می‌کنند اقوال رقیب را، که تازه گروه سوم هم وجوب بذل را قائل بودند. نمی‌تواند منع کند. اگر طرف دارد عوضی می‌دهد. یعنی آن سومی هم در وجوب بذل.

استاد: فرض کنید مطلب شما درست که شافعی گفت یعنی همة شافعی که درست هم نیست. با فرض اینکه این مطلب هم درست باشد فوقش این است می‌گوید شافعی‌ها نظرشان این است، دیگران در این مورد اصلاً فتوایی ازشان نقل نشده. چرا نقل نکرده؟ چون فتوایی نبوده.

شاگرد: اتفاقاً آن جاهایی که موافق است می‌گوید. می‌گوید و هی قال فلانی فلانی و فلانی.

اینکه رقیبش یک آدم

استاد: نه آن شخصی بوده که صریحاً مطلب را ذکر کرده. دیگران اصلاً ذکر نکرده.

شاگرد: در خلاف فقط فتوای خودش را می‌گوید، فتوای عموم امامیه را مد نظر دارد.

استاد: نه، این مطلب اصلاً در امامیه مطرح نبوده. اصلاً در خلاف خیلی به نقل اقوالی که از خاصه است توجه ندارد. محور اصلی خلاف و مبسوط بعضی از آثار شافعی است. محور اصلی قضیه آن فقهی که ایشان جلویش گذاشته با توجه به آن این را نوشته و خواسته رد کند، فقه شافعیه، آثار شیخ طوسی از جهت چارچوب تنظیمی با آثار شافعیه خیلی شبیه است. احتمالاً به دلیل اینکه یا ایشان معتقد به ملا بودن شافعیه بوده و آن را بیشتر می‌پسندیده یا به جهت اینکه در خراسان که ایشان آنجا بودند، خراسان فقه شافعی مرسوم بوده و ایشان از اوّل با این فقه مأنوس بوده و این بوده که این ترتیب برایش راحت‌تر بوده و براساس آن ترتیب می‌نوشته. تا جایی که در طبقات الشافعیة صبحی شیخ طوسی را جزء شافعیه ذکر کرده. علت اصلی‌اش این است که چارچوب کتاب‌هایش. شافعیه، مالکیه، حنبلیه و حنفی‌ها هرکدامشان یک مدل خاصی تنظیم ابواب دارند. ادبیاتشان، نحوة تنظیم ابوابشان متفاوت است. اصطلاحاتشان با هم فرق دارد. شیخ براساس ترتیب و چینش فقه شافعی کتاب‌هایش را نوشته. همین باعث شده که تصور کنند که این کتاب‌ها.

شاگرد: صبحی فقط مذاهب اربعه را به رسمیت می‌شناسد.

می‌گوید شیعه است ولی بر منهج شافعیه. خود متن در درس فقه، صبحی می‌گوید که این از شیعه، نمی‌دانم به شیعه یا رافضی است، خلاصه اشاره می‌کند به اینکه به شیعه بودن اشاره می‌کند ولی منهج فقهی‌اش، منهج شافعی است.

استاد: نه، می‌گوید فقه‌اش، فقه شافعی است.

شاگرد: کان ینتبی الی مذهب الشافعیة.

استاد: علت اصلی‌اش همین است. اینها می‌گویند خود شافعیه هم بعضی‌هایشان شیعه هستند. یعنی تمایل به محبت اهل بیت دارند. شیعه‌ای که دارد کأنّ این شیعه‌ای هست که در فقه، فقه شافعی را قبول داشته. فرض کنید زیدیه‌ای که معمولاً فقه‌شان، فقه حنفی است، یک چیزی شبیه این را می‌خواهد قائل بشود. ینتبی الی مذهب الشافعی یعنی شافعی.

شاگرد:

استاد: آن مطلبی که من می‌گویم غیر از مطلبی است که صبحی می‌گوید. بحث من این هست به دلیل ساختار کتاب‌هایش که بر طبق ساختار شافعی است اشتباه شده و اصلاً کتاب‌های شیخ براساس بعضی از شروح کتاب الام شافعی است. بعضی‌ها هم آن را دیدم، الآن یادم رفته، اخیراً بعضی کتاب‌هایش، کتاب الام شافعی که چاپ شده، تقریباً اینکه این از کجا هست و اصل عبارت برای چی است در آمده. گفتم الآن یادم رفته از بعضی‌ها شنیدم که براساس چه کتابی هست و اینها، کتاب‌های اخیری که چاپ شده، مشخص کرده این کتاب خلاف و مبسوط اینها محورش چی است.

اصل بحث آقای سیستانی یک ادامه‌ای دارد بحثشان، بحث را ادامه می‌دهم. اجازه بدهید یک نکته‌ای را عرض بکنم. آقای سیستانی این بحث را خوب بود خیلی مبسوط‌تر بحث می‌کردند. چون این بحث خیلی روایات دارد. بحث مفصلی هست در روایات ما، روایات دارد. خیلی ایشان بحث را به صورت سربسته بحث کردند. من حالا آدرس روایات را می‌دهم. روایاتی که در مورد این بحث هست. در خاصه اصلاً روایات دارد، روایاتی که موافق، مخالف، اینها را چجوری جمع بین روایات چه کار بکند و امثال اینها، این را رفقا ملاحظه بفرمایند.

فردا بحث‌های آقای سیستانی را یک مقداری دنبال می‌کنم، در موردش صحبت می‌کنم ولی آقایان کلاس راهنما این آدرس‌هایی که می‌دهم ملاحظه بفرمایید این روایات را هم در موردش صحبت کنیم. جامع احادیث شیعه جلد ۲۳، صفحة ۵۴۱ به بعد. وسائل جلد ۲۵، صفحة ۴۱۷ به بعد. این روایات را ملاحظه کنید، سنداً، متناً امثال اینها، کلاس راهنما ابتدا در مورد روایات صحبت می‌کنیم. یک سری بحث‌ها در خود کلام آقای سیستانی دارد، با توجه به این مجموعه یک مقدار بحث را باید دنبال کرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شاگرد: شیخ طوسی فرمودید خراسانی است شما دلیل متقن دارید؟ من چند تا مقاله دیدم که می‌گویند طوس قریه‌ای بوده در حوالی کاشان

استاد: اشتباه کردند. شیخ طوسی، شما مقالات، مقالة خیلی خوب آسید عبدالعزیز طباطبایی را در مورد مشایخ شیخ طوسی که عربی شده‌اش در مقدمة فهرست شیخ چاپ شده را ملاحظه بفرمایید خواهید دید که مطلب چجوری است

[پایان]